

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

استاد مسعود ریاضی

سخنی دیگر درباره جبر و سر نوشت

می دانید که خدا حکیم علی الاطلاق است. آفرینش نظام معینی دارد، خورشید دارای ظرفیت معینی است که تا چه حد نور بدهد و حرارت ایجاد کند که اگر در آن تغییر ایجاد شود بی نظمی می گردد، زیرا همه موجودات در سلسله مراتب وجود به سهم خود وصل هستند و در این عالم یک ذره خلاء نیست که کسی وسعت ظرفیت بخواهد و براین اساس نظام اتم حاکم است.

لازمه نظام اتم آن است که (لازم) گوش به تقاضای (ملزوم) ندهد، دراین سلسله مراتب وجود، هر حرکتی روی سایر دانه های زنجیر اثر می گذارد و الکترون دور هسته می گردد اگر بخواهد سرعتش را بیشتر یا کندتر کند نظم اتم بهم می خورد و تا کلهکشان و افلاک این تغییر اثر می گذارد. خداوند برای هر کس ظرفیت معینی در نظر گرفته و ماموریت و مسئولیت او را نیز به همان اندازه تعیین کرده است.

وقتی فکر کنید می بینید که گاهی خوششان نمی آید سیستم کار اینجور باشد ولی این چنین است. همه عوامل دست به دست هم داده موجودی با ظرفیت معین درست می شود. برای اینکه پدیده ای تولید شود بینهایت عامل مؤثر است، مجموع عوامل حیات و وجود را خواست و اراده حق تعالی می گوئیم که اراده و مشیت حق تعالی، از طبیعت مجزا نیست. حقیقتی است علمی که در ذات وجود دارد. مسئله جبر و سرنوشت در نظر فلاسفه قدیم و جدید مثل غولی جلوه کرد و عجبا که اغلب مجتهدین از آن می ترسند. جبر نه به آن معنی است که حق تعالی روی تختی نشسته و کارهایش زور است. جبر به معنای زور نیست. جبر یعنی هندسه و نظم، جبر یعنی نظم عالم، یعنی اینکه این آفرینش دارای نظام اتم است.

فلاسفه قدیم ناشیانه وارد این بحث شده اند لذا گرفتاری درست کرده و تکفیر شده اند. روی آن، مذاهب درست شده، دو دستگیا و جنگها روی کار آمد. در حالیکه موضوع جبر و سرنوشت مسئله ساده ای است. کدام خداپرست می تواند بگوید: خدا هست اما در امور عالم دخالتی ندارد؟! آیا کسی که به وجود خداوند قادر متعال معتقد باشد، نظام عالم را دمکراسی می داند و برای اجزا عالم در مقابل اراده قادر علی الاطلاق حق رای قائل است؟ نه، پس چرا مسئله را به این صورت طرح کرده اند؟ تمام مکاتیب مادی، دنیائی و الهی به نظم و جبر معتقدند. علم خداپرستی یا خداشناسی علمی غریب است. علم جدیدی است که در طول تاریخ روی آن کار نکرده اند.

همواره گفته اند راجع به همه علوم صحبت کنید بجز علم خداشناسی. گاهی قانون علیت را بطور علی حده بیان می کنند که چون عالم نظم دارد پس دارای ناظمی است که با نقشه قبلی جهان را بر قرار کرده است. اگر این نظم را در مبحث جبر و اختیار مطرح کنی نمی پذیرند. می گویند که انسان برای آفریدن و ساختن خود اختیار دارد و این تنها روی خود خواهی است که بشر نتوانسته از خود بیرون آید و به آفرینش نظر کند، از خود بیرون بیاید و ببیند، کره زمین که مادر میلیارد ها میلیارد آدم است، در مقابل عالم، ذره ای بیش نیست.

بعضی می گویند قسمتی از مسائل جبری است و بعضی امور اختیاری. (مثلاً) می گویند تولد و مرگ جبری است، اما فرضاً برای رسیدن بخدا؟ انتخاب راه اختیاری است)

تولد و مرگ جبری است، صحت و مرض چطور؟ آیا شخص خود میل دارد که مریض شود؟ خیر عوامل طبیعی جبر است، مرض و صحت نیز جبری است. حضرتعالی در این عصر متولد شده ای، در این قسمت از دنیا که در انتخاب محیط زندگی، اراده ای نداشته ای راه و روش زندگی تو مطابق محیط تو است. راه و روش را محیط، به آدم می دهد. وقتی والدین تو مسلمان باشند و بانگ اذان بشنوی تو هم مسلمان می شوی. قبول دارید که اکثریت مردم تابع دین جغرافیائی محیط خود هستند، کسانی که می خواهند راه

جدیدی انتخاب کنند، این فکر را نیز محیط به آنها عرضه می کند. مثلاً اگر قبلاً وحدت نوین جهانی ای نبود و من معلم شما نمی شدم بعد از هفتاد سال به فکر نمی افتادی که مرا پیدا کنید.

همه این مسائل به هم وصل است کسی که استعداد دارد که قرآن را حفظ کند اگر در محیط و منطقه بودویت می بود کتاب بودا را حفظ می کرد. علمای طبیعی می گویند عوامل طبیعی این استعداد را در آن شخص بوجود آورده ما می گوئیم بر اثر اراده خدا است. حال چه چیزی باعث اختلاف استعدادها می شود؟ دو جواب دارم که یکی از طریق حکمت الهی و یکی با منطق علمای مادی است مادیون می گویند: عوامل حیات، فعل و انفعالات طبیعی و شیمیائی و فیزیولوژی که صورت می گیرد، مواد به کم و زیاد تقسیم می شوند این است که اختلاف در استعدادها بوجود می آید. رودخانه ای در یک دشت پخش می شود یک قسمت کمتر آب جذب می کند یک قسمت بیشتر.

خداشناسان می گویند: حق تعالی روی بینش و روشنی زمین را آفریده و برای هر موجودی وظایفی قرار داده، آنها معتقدند که قبل از اختراع اتومبیل، در مغز انسان حفره ای بوده است مخصوص این کار که وقتی تحریک شده اتومبیل را اختراع کرده است. این بحث علمی بحثی است صد ساله و حکمت الهی است و خیلی قوی.

پس ظرفیتهای را مختلف آفرید تا وظایف مختلفی انجام بشود که اگر ظرفیتهای یکسان می بود همه یک کار انجام می دادند لذا محیط تعیین کننده وظایف برای فرد، فرد افراد است و در محیط اثر متقابل دارد. اما تاریخ را فراموش نکنیم این نسلی که حالا هست در زنجیر تاریخ به اعماق جهان وصل می باشد، آدم شش روزه و دو ساعته داریم تا فرد صد و هشتاد یا دویست ساله که اینها میراث تاریخند. یک وقت آن شخص صد و هشتاد ساله، دو ساعته بوده و بر عکس، همین جور به هم تحویل می دهیم. در دکان نانوائی هر کس کاری انجام می دهد، آرد را ببینید که چه سرنوشتی پیدا می کند، آرد و خمیر و موجوداتی که در مسیر آن قرار دارند ناخود آگاه و اتوماتیکمان (خودکار) مشغول هستند. عالم اینجور منظم است.

رابطه جبر با عالم پس از مرگ.

ما می گوئیم عالم پس از مرگ، جهان ارواح، عالم ارواح. ما باید بدانیم که انسان برای هفتاد سال عمر آفریده نشده و عمرش جاویدان است. انسان یکوقت در شکم مادر است یکوقت در ذات گیتی. از داخل میوه جات و اغذیه امواج و گازها به رحم مادر می آید. نطفه متولد می شود زندگی جدید را با دورانهای مختلف می گذرانند، جسم را جا می گذارد پرواز می کند. مثل وسیله ای که اخیراً اختراع کرده اند که بتواند در خشکی، لجن زار، کوهستان و فضا حرکت کند، انسان هم تکامل پیدا می کند، به این معنی که حفرات مغزی او یکی پس از دیگری باز می شود. عیب ما مردم این است که فکر می کنیم برای هفتاد سال عمر آمده ایم. در دنیای بعد بازخواست می شویم و می گویند: "آفریده ایم شما را از برای باقی ماندن نه برای از بین رفتن همانا شما را از خانه ای به خانه ای منتقل می کنیم."

پس بقای روح پس از مرگ یعنی ادامه حیات و روح انسان تا ابدیت. همانجور که اگر بچه کلاس اولی درسش را خوب بخواند، کلاس دوم را راحت خواهد گذراند، اگر طفل در رحم مادر درست تغذیه بشود، در دوران پس از تولد، بچه ای سالم و شاداب خواهد بود و از مواهب و نعم الهی حداکثر استفاده را خواهد برد.

برای افراد هم می تواند چنین باشد زندگی پس از مرگ شامل عذاب یا راحتی به شکل مطروحه آتش و جوی شیر و عسل نیست و این مسائل تمثیلی برای فهم مردم سالهای دور است. دنیای پس از مرگ نشئه دیگری است که جبراً همه آنرا طی می کنند و تفاوت ایدئولوژیها با عث روان تر شدن تحولات و عبور از این مسیرها می باشد. اگر عالم پس از مرگی وجود داشته باشد نسبت به این کلاس، کلاس بالاتری است.

در مورد بعثت انبیا و مسئله جبر

حکومت جبر یعنی آنکه پیغمبر اسلام (ص) نمی توانست پیغمبر نشود. رسالت یعنی جبر، بعثت یعنی جبر. قرآن صریحاً می گوید: "ما مبعوث می کنیم و بر می گزینیم رسول از بین امیین و مردم درس نخوانده." وقتی آقای ما، سرور کائنات، خلاصه موجودات، بهترین انسان روی زمین حضرت عیسی، موسی یا محمد و... اختیاری ندارند ما چگونه اختیار داریم؟ پس مسئله نبوت با جبر اختلاف ندارد.

رسل الهی به اجبار آمده اند در محیطی، دین خود را تبلیغ کرده اند و تا زمان معینی دین آنها نافذ بوده و تعدادی را زیر سرپوش هدایت خود گرفته اند.

وقتی "بیماری" هست جبراً، "پزشک و دارو" هم باید باشد. وقتی که گمراهی و هدایت جبراً باشد، مامورین و رسل هم به طور جبری باید باشند. آیا اتومبیل بدون مکانیک اختراع می شود؟ خیر اینها لوازم حیاتند. جبراً کار زشت می کنی و جبراً ضررش را می بینی. که هر عملی را عکس العملی است مساوی و مخالف جهت.

سخنی درباره بین الامرین.

شیعه امامیه یعنی پیروان امام صادق (ع) به آن معتقدند. حسن بصری از صوفیه زمان امام مجتبی نامه ای نوشت که: ای مجتبی چه می گویی در مورد مسئله جبر و قضا و قدر و سرنوشت. آقا فرمودند: "خداوند هر انسانی را با ظرفیت معینی آفرید و در حدود ظرفیتش به او اختیار داد" پس امور جبری است زیرا هر انسانی فقط در حدود ظرفیت خود اختیار دارد. اما امور به بشر واگذار نشده بلکه خالق کس دیگری است و اوست که مسیر را انتخاب می کند.

اتومبیلی را در نظر بگیرید که مقدار معینی بنزین می گیرد راننده معین شده، روی جاده معینی حرکت می کند، با سرعت بیش از صد و بیست کیلومتر در ساعت نمی تواند برود. برای کم یا زیاد شدن سرعت آن، عوامل محیط اثر می گذارد. من شش روز در هفته باید اینجا کار کنم. مرا تا حدود ظرفیت می دوانند. تا آنجا که توان دارم باید فعالیت کنم. بیش از سی سال، فقط مشغول اینکار هستم. کار و کاسبی و تفریح، عیش و عشرت و زیارت و مسافرت و شکار و... نمی کنم و این جبر است. استعدادی در مغز من گذاشته اند که نیازمندی را در محیط می بینم، تا در تو طلب هست، من مجبورم که بگویم. گاهی حالی به آدم دست می دهد که می پندارند خودش راه خود را انتخاب کرده، احساس آزادی و اختیار می کند. شما از پدر و مادری متولد شده اید که خواهی نخواهی شرایط آنها در زندگی شما و خواهران و برادرانتان موثر است. معنای آزادی و اختیار این است که در قسمتی از زندگی شما با جامعه رابطه نداشته باشی و آزادانه مسیری را انتخاب کنی، تازه در آن صورت نیز تابع جبر مزاجت هستی، تابع استعدادها و غرایز خدائی، بدنت و ویتامین ث می خواهی، خود به خود لیموترش می خواهی.

انسانهای خود آگاه و با بینش وقتی به فکر اختیار افتاده اند، فوری استغفار کرده اند و معتقدند که گرایش به اختیار، نفی خدا است. لذا امام سجاد (ع) فرمود: "پروردگارا مرا به خودم وامگذار" یعنی من بلد نیستم نمی توانم خود را اداره کنم. تو بر بندگانت حکیم و بصیری. خود آگاهان وقتی خدا را می شناسند، می گویند: امر خودمان را به خدا تفویض می کنیم که هرچه هست او است و ما در خدا هستیم، این است خداشناسی خود آگاه و فطری.

فطرتاً تمام موجودات بر یک قاعده و نظم از مادر متولد می شوند، به نام "سرشت". وقتی خود آگاه، صاحب دانش و بینش می شوند احساس اختیار می کنند که با دانش بیشتر این توهم، هم از بین می رود. پس سرخط و ابتدای تولد جبری بودند، احساس اختیار کردند، اما ته خط تسلیم می شوند و این احساس اختیار را از خود سلب می کنند که ایشان را بنده، مومن و عبد می گویند.

تمام مراعات سر این است که ما هنوز بنده نشده ایم. چرا من که مریض هستم اختیار خودم را بدست بگیرم و به ضرر خود کاری بکنم؟ "بگوی ای پیغمبر از من چه معجزه ای می خواهید من حق انتخاب ندارم و نمی توانم نفعی را به خود جلب و ضرری را دفع کنم که هر چه هست خواست خداست. آیه ای در قرآن نیست که دلیل بر اختیار انسان باشد. همه اش ماشاالله (آن چیزی است که خدا بخواهد) و انشاالله (اگر خدا به خواهد) است. یک آیه در قرآن نیست که دلالت کند بر اینکه آفرینش بشر و سرنوشت او بدست خودش باشد که اگر باشد نفی خدا است.

گر چه اصول و عقاید را پیش از قبول قرآن باید یاد بگیرید، این کتاب محمد است. کسی که از نظر معرفت به حد قرآن می رسد آن را قبول می کند و اگر به آن نرسد قبول نمی کند. وقتی حد معرفتت به حد رسول اکرم (ص) رسید آن وقت قرآن بر تو نازل می شود و معنی آیات را می فهمی این است که فرموده است: "قرآن را نمی فهمند مگر کسی که به او نازل می شود" لذا گفته اند یک امام باید قرآن را تفسیر کند زیرا مفهوم با کلام منتقل نمی شود و کلام ناقل معنا نیست. می گویند ظاهر آیات، هفتاد بطن در بطن دارد که به ضمیر رسول اکرم که ظرفیت داشت، نازل شد.

تو به حدی از کمال می رسی که آیات بر تو نازل می شود، بعد با آیات قرآن تطبیق می کنی، می بینی مثل هم است. باید فیلسوف باشی تا فلسفه بفهمی. باید ذوق شعر گفتن داشته باشی تا معنی شعر را، بفهمی.

آیا ما در بیداری سلولهای مغزی، می توانیم نقشی داشته باشیم که حفره مخصوص هر علمی در مغز ما باز بشود؟

ما یعنی سلولها. برقی است که به درون لامپ می آید آیا می توان گفت که برق در گسترش این لامپ دخالت دارد یا خیر؟ - خیر لامپ ظرفیت معینی دارد. در تلویزیون مغز شما یک لامپ که مخصوص کار معینی است، قوی می باشد که آن کار را انجام می دهد.

آیا توبه در تعیین تکلیف تاثیر دارد؟ بله وقتی اعمال خود را می بینی تکان می خوری و مراقب احوال خود هستی. اعمال خلاف شما از نظر دید و قضاوت مردم پاک می شود، گناهان گذشته بر اثر انجام اعمال نیک تا حدودی از نظر خود آدم و خدا و ارواح عالیه و مردم پاک می شوند. مثل آن است که مطلبی و کتابی نوشته ای، چهار خط اول آن، بد است از آن به بعد را درست می نویسی. خدا مقداری به دید ما اهمیت می دهد چون منفک از او نیست، به قدرت او می شنویم و می بینیم و حیات و روح ما از اوست. هیچ حرکتی، هیچ سینماتیک و مکانیکی نیست مگر به قوه الهی. من به وحدت وجود قائل هستم اما آن فکر را ارائه نمی دهم.

"لیس کمثله شیئی، هیچ چیز نیست مانند او" وجود و هستی خدا است و او هستی بخش است. اصول عقاید فردی راهی است که هر کس خودش باید بفهمد و جواب خدای خود را بدهد. پس در اصول عقاید نظرات را نفی نمی کنیم، می گوئیم شما هر چه راجع به وجود خدا، جبر و اختیار فهمیدی، مقدس و درست است. چون اصول عقاید اجتهادی است و براساس میزان درک و فهم است. حالا می گوئی موجودات ذرات وجود خدا نیستند. ولی ممکن است پنج سال دیگر بگوئی همه ذرات، پیکره واحد هستی هستند. اگر بخواهیم راجع به خداشناسی تبادل افکار کنیم، بگذار خورشید حقیقت بتابد تا حق را بفهمیم.

من این هستی یعنی وجود خداوند را یک وجود ازلی و لاهد و بینهایت می دانم که جاویدان است. می گویم که اگر جهان از نظر جنسیت و فیزیک و ماده شیمیائی غیر از خدا باشد و با خدا اختلاف مکانیسم وجودی داشته باشد لازم است که در وجود حق تعالی، موجودی محدود یا بینهایت به نام جهان با مکانیسمی خاص وجود داشته باشد که وجود است نه عدم. نمی گویم چه عنصری است. اینقدر می دانم که وجود است. نمی توانم با عقل محدود خود بپذیرم که این دو وجود، محدود هستند و داخل هم، یا یکی محدود است و یکی بینهایت یا هر دو بینهایت است، زیرا خلاءیی در عالم نمی شناسم و به حکم عقل دو وجود لاهد و بینهایت روی هم یک وجود لاهد می سازد، و یک وجود بینهایت و یک وجود محدود روی هم وجودی محدود می سازد. علمای کلام و فلاسفه مشاء قدیم

می گویند که ما دو نوع وجود داریم: واجب الوجود (الله) ممکن الوجود (جهان) - این تقسیم بندی یک خیالیافی است. واجب الوجود آن است که عقلاً وجود داشته باشد. ممکن الوجود آن است که باید خلق شود که این امر با سوره توحید قرآن نمی خواند: "قل هو الله احد" بگو او یکتای بی همتا است، یکه است.

"الله الصمد" نه چیزی غیر او وجود دارد که او بر آن تکیه کند نه چیزی بر او تکیه کرده است. صمد یعنی بی نهایت. یعنی هر چه هست، خود او است. ذات وجود، یکتای بی همتا است. چون اگر ممکن الوجود بود می باید تکیه گاهش خدا باشد، قائم به ذات نیست که می گویند قائم به غیر است. سوره توحید می گوید: خدا تکیه گاه هیچ چیز نیست. من اینجور فکر می کنم که تا هر وقت که بشر هست سوره توحید کافی است. علم و فلسفه ای دیگر لازم نیست. این سوره مستجمع کل مجموعه احد است. یک تنها است (واحد) نیست. (احد) است و، احد یعنی یک بی دو. صمد است و نه خلق شده. "لم یلد و لم یولد" نه تولید شده نه تولید می کند. نه ایجاد شده، نه ایجاد می کند. چیزی غیر از خود خلق نمی کند. هرچه هست خودش است. حرف این است که کل شیئی غیر او نیست، او جنس وجودش هست. مایه از جای دیگر نمی آورد. اراده می کند، خلق می شود. این اراده از جنس ذات او است پس خمیر مایه اصلی تمام موجودات و پدیده ها، اراده و علم و نیت خدا است. پس مایه از وجود خود اوست و اینها را طوری خلق می کند که بر او تکیه نکنند، در وجود بی نهایت خود او هستند. وقتی منشا هستی و حیات یکی شد آیه لم یلد و لم یولد تطبیق و تحقق پیدا می کند. حس خداشناسی شما باید روی این مسئله تمرکز یابد اگر از مقام توجه به دنیا و امور آن و گرایش به شهوات نجات یابید، معرفت الله پیدا می کنید.

خدا خودش باید بخواهد تا بنده اش او را بشناسد. او باید به مغز الهام و القا کند که او یک وجود لایتناهای عظیم است، به نام الله که تمام صفات کمالیه در او هست، علم محض است، قدرت محض است، حکمت محض و شنوائی محض است، نه اینکه بگوئیم بینا و شنواست که ذات او از صفاتش جدا شود. موجودات اسما الله هستند.

آقای خمینی طی سه شب تفسیر قرآن، وجود را به بحر و موجودات بحر تشبیه کردند و گفت که موجودات و صفات الهی را اسما الله می گویند یعنی نام خدا هستند و صفات خدایند. چون کمی ذوق عرفانی در ایشان دیدم و دیدم این سخن ایشان، مشرب من است بیان کردم و گر نه جوانمردی این نیست که به گفتار دیگرانی استناد کنیم که نفس شنونده در سینه حبس می شود.

خواستم بگویم بر این گفتار شهودی هستند : آقای علامه طباطبائی - آقای مطهری - مرحوم عطار - مولانا - آقا شیخ جواد آقای تهرانی - میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - ملا احمد نراقی - ملا محسن فیض کاشانی - شیخ بهائی - میر فندرسکی - ملا عبد الرزاق لاهیجی - ملا صدرا - حکیم سبزواری صاحب منظومه - حکیم عباس دارابی - میرزا جلوه حکمایی - و اکثر کسانی که به ایشان حکیم می گویند به وحدت وجود معتقدند و می گویند وحدت به اراده حق تبدیل به کثرت می شود مثل رابطه موج و دریا، نه عکس و عاکس و معکوس. هستی را در خدا غرق می دانند و در این زمینه کلماتی نیز از ائمه هدی رسیده است. اگر ما قائل بر این بشویم که جزئی از وجود هستیم، رابطه ما با وجود کل مثل رابطه دریا، کف و موج با رنگهای مختلف است.

سوال می شود در قرآن آمده است: "افراد زیادی به جهنم می روند" آیا عذاب را خداوند برای جزئی از اجزا خود مقرر کرده و نعمات بهشت را برای جزئی دیگر، این مطلب تعارض ندارد؟

با توجه به سخنانی که گفتیم آنچه به عقل شما می رسد همان درست است.

آیا جهنم خارج از وجود خداست یا در وجود اوست ؟

آنجا که تونیستی کجا است آنجا جایی که تویی عذاب نبود آنجا

آنجا که تو نیستی کجا خواهد بود؟

خدا از هر عیب و نقصی مبرا است. خدا جهنم خلق نمی کند، ما اگر عمل خلافی انجام بدهیم خودمان در عذاب روحی قرار می گیریم. گازوئیل و سوخت این جهنم را خودمان برای خود فراهم کرده ایم. خود ما خالق جهنم هستیم. شیرین ترین و شریفترین علم ها، علم خدانشناسی است.

ما باید از طریق عبادت صحیح به کمک حق تعالی پرده ها را کنار بزنیم، حقایق را به عین یقین ببینیم و ادراک کنیم. عصر، عصر دانش و تکنولوژی است و حتماً روش خدانشناسی متناسب با علوم زمان خواهد بود. این است که باید تمرین کنید و از خدا به خواهید.

مذهب عاشق ز مذهبها جداست ملت عاشق ز ملتها جداست
عاشقان را مذهب و ملت خداست عشق اضطراب اسرار خداست